

The Necessity of Expressing Islam after Puberty and the Insufficiency of Subordinate Islam in Realization of Apostasy

*Mohammad Nozari Ferdowsieh¹, Abdollah Omidi Fard², Majid Nazarian
Lenji^{3*}, Mohammad Asadi³*

1. Assistant Professor, Faculty of Theology, University of Qom, Qom, Iran
2. Associate Professor, Faculty of Theology, University of Qom, Qom, Iran
3. Ph.D Student, Faculty of Theology, University of Qom, Qom, Iran

(Received: March 11, 2021; Accepted: April 25, 2021)

Abstract

Apostasy is one of the challenges of monotheistic religions, and religion, while emphasizing the acceptance of Islam and faith, forbids disbelief and apostasy. A number of punishments have been considered for apostates in jurisprudential texts. Apostasy is not just a matter of words; its realization requires the existence of conditions of religious obligation, such as reason and will. However, maturity as one of the general conditions of religious obligation in the occurrence of apostasy is the place of disagreement among jurists. Among those who consider maturity as a condition for the realization of apostasy, some have limited themselves to religious maturity and they have not considered intellectual maturity and the expression of Islam after puberty. This issue is so important that its result affects directly the lives of newly matured juveniles and it can put an end to doubts and disagreements about not observing of the rights of this group in Islam. The result of the research shows that maturity is a necessary but not enough condition in the realization of apostasy, and the purpose of Islam in this matter is true Islam; the subordinate Islam alone is not enough. The present research has been done in a descriptive-analytical method with reference to library sources.

Keywords: Apostasy, Islam, Subordinate Islam, Faith, Maturity.

* Corresponding Author, Email: majid_nazarian2009@yahoo.com

پژوهش‌های فقهی، دوره ۱۸، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۱
صفحات ۵۰۵-۵۳۱ (مقاله پژوهشی)

لزوم اظهار اسلام پس از بلوغ و عدم کفایت اسلام

حکمی در تحقق ارتداد

محمد نوذری فردوسی^۱، عبدالله امیدی فرد^۲، مجید نظریان لنجی^{۳*}، محمد اسدی^۳

۱. استادیار، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران

۲. دانشیار، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران

۳. دانشجوی دکتری، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۲۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۰۵)

چکیده

ارتداد از مسائل چالشی ادیان توحیدی است و دین همان‌طور که بر پذیرش اسلام و ایمان تأکید دارد، از کفر و ارتداد نهی کرده و در متون فقهی، مجازات‌هایی برای مرتکبان آن در نظر گرفته شده است. ارتداد صرفاً لقلقه زبان نیست و حصول آن مستلزم حضور شرایط تکلیف نظیر عقل و اختیار است. لیکن، بلوغ به‌عنوان یکی از شرایط عامه تکلیف در حصول ارتداد، محل اختلاف است و از میان کسانی که آن را در تحقق ارتداد شرط می‌دانند، عده‌ای به‌صورت صرف بلوغ شرعی اکتفا کرده و برای بلوغ عقلی و اظهار اسلام پس از بلوغ جایگاهی متصور نشده‌اند. این مسئله به‌حدی حائز اهمیت است که نتیجه آن به‌طور مستقیم در حیات نوجوانان تازه‌بالغ نقش دارد و می‌تواند پایانی بر شبهه‌پراکنی و اختلاف‌نظرها در خصوص عدم رعایت حقوق این گروه در دین اسلام باشد. حاصل پژوهش نشان می‌دهد که بلوغ در وقوع ارتداد شرط لازم است نه کافی و مقصود از اسلام در این مسئله، اسلام حقیقی است و صرف اسلام حکمی و تبعی کفایت نمی‌کند. پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی و با استناد به منابع کتابخانه‌ای صورت گرفته است.

واژگان کلیدی

ارتداد، اسلام، اسلام حکمی، ایمان، بلوغ.

۱. بیان مسئله

براساس آیات قرآن، قوام و ارزش انسان به ایمان و اعتقاد او وابسته است^۱ و ایمان موجب نجات از هلاکت و دستیابی به سعادت و نعمت ولایت می‌گردد^۲، ازاین‌رو ارسال رسل و آشنایی با دین را می‌توان از برترین نعمت‌ها شمرد که خدا به بندگان ارزانی داشته و به سبب اعطای آن بر مؤمنان منت نهاده است.^۳ لیکن برخی به سعادت خود که در گرو بقا بر ایمان است، پشت می‌کنند و با خروج از دین، متحمل آثار سوء فراوان از جمله خسران، حبوط اعمال و غضب الهی می‌شوند. همچنین، بر عمل این گروه که به «ارتداد» تعبیر می‌شود، احکامی مترتب می‌گردد که مهم‌ترین آن، قتل مرتد فطری است.

مطابق با قول مشهور فقها، حکم ارتداد منوط به تحقق شرایط تکلیف است و در خصوص افراد صغیر گفته‌اند: اسلام و ارتدادشان معتبر نیست (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق: ۳۳؛ زحیلی، بی‌تا: ۱۸۶). لیکن آیا صرف بلوغ کفایت می‌کند و می‌توان تنها سن و نشانه‌هایی را که در افراد متفاوت است، ملاک شمرد و حکم به ارتداد فطری به محض بلوغ صادر کرد یا به جز سن، عقل و رشد فکری هم در آن شرط است؟

از سوی دیگر، از آنجا که پذیرش اصول باید بر مبنای تعقل و استدلال صورت گیرد، آیا می‌توان به صرف بازگشت از اسلامی که اغلب پذیرش آن بدون پشتوانه عقلی و استدلالی صورت می‌گیرد، حکم به ارتداد فطری صادر کرد؟ برخی از متولدین بر فطرت اسلام، اگرچه مطابق با اصل و ظاهر حکم به اسلام آنها می‌شود، حتی از شناخت سطحی اسلام بی‌بهره‌اند، چه رسد به ایمان که در مرحله فراتر از اسلام است. با این وصف آیا می‌توان به مجرد بلوغ و به اعتبار اسلام والدین، حکم به ارتداد فطری صادر کرد؟ ضرورت این بحث، مقتضی پژوهش جامع در این زمینه به منظور پاسخ به پرسش‌های مذکور است.

۱. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ» (حجرات / ۱۳)

۲. «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ» «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره / ۲۵۷-۲۵۶)

۳. «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (آل عمران / ۱۶۴).

۲. مفهوم‌شناسی

۲.۱. اسلام و ایمان

اسلام از ماده «سلم» در لغت به معنای دخول در سلم یا دین اسلام است و در اصطلاح عبارت است از تسلیم امر خدا شدن، اظهار خضوع، شریعت و التزام (لسانی، قلبی، عملی) نسبت به آنچه پیامبر(ص) آورده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲: ۲۹۵؛ عبدالرحمن، بی‌تا: ۱۸۰). برخی آن را قائم به لسان و جوارح دانسته و به استسلام زبانی و عملی تعریف کرده‌اند. همچنین از آن تعبیر به تسلیم در برابر اوامر، نواهی و احکام دین شده است (کرکی، ۱۴۰۹ق: ۱۷۲؛ خمینی موسوی، ۱۳۶۸: ۵۰).

ایمان از امن و آرامش قلب است و مؤمن کسی است که عقاید حقه را تصدیق کند و قلبش درباره آن مطمئن باشد «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا» (حجرات/۱۵) (قرشی، ۱۴۱۲ق: ۳۰۲). همچنین آن را به اقرار زبان همراه با موافقت قلب و عمل تعریف کرده‌اند (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۶: ۱۵۰). ایمان صفت قلب و اسلام امری قائم به جوارح است (مرعشی، ۱۴۲۷ق: ۷۷).

معتزله قائل است: اسلام، همان ایمان است و به آیه «فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (الذاریات/۳۵) استناد کرده‌اند. از نظر ایشان خداوند مسلمین را از مؤمنان استثنا کرده «فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (الذاریات/۳۶) و مستثنی از جنس مستثنی‌منه است؛ پس اسلام از جنس ایمان است (سبکی، ۱۴۱۹ق: ۴۰۷). برخی معتقدند اسلام عبارت از افعال ظاهری است و برخلاف افعال باطنی که مربوط به ایمان است، اسلام عبارت از استسلام به واسطه امثال مأمورات و اجتناب از منهیات است که مبنی بر اذعان باطنی (ایمان) است (النفراوی، ۱۴۱۵ق: ۲۸۱؛ سعید بن مسفر، بی‌تا: ۲۳). برخی اشاعره ایمان را اخص از اسلام دانسته‌اند که ایمان نوعی از اسلام است. اسلام عبارت از تسلیم و انقیاد بوده و ایمان نوع قلبی آن است. برخی از ایشان محل صدق اسلام و ایمان را، علی‌رغم تفاوت مفهومی، یکسان می‌دانند؛ یعنی هر مؤمنی، مسلمان و هر مسلمانی، مؤمن است (جوادی، ۱۳۷۷: ۱۱۸-۲۲۱).

۲.۲. ارتداد

ارتداد از «ردد» به معنی بازگشت و بازگرداندن است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۵: ۱۸۴). در مفردات، «ارتداد و رَدَّه» به معنای بازگشت در راهی است که شخص از آن آمده، با این تفاوت که «رَدَّه» در بازگشت به کفر به کار می‌رود، ولی «ارتداد» در بازگشت به غیر کفر نیز استعمال می‌شود (راغب، ۱۴۱۲ق: ۳۴۹). در قاموس قرآن آمده است: «رَدَّ» به معنی برگرداندن است، خواه برگرداندن ذات باشد^۱ و خواه برگرداندن حالت^۲.

مرتد در اصطلاح کسی است که اسلام را قطع کند (شهید اول، ۱۴۱۷ق: ۵۱) یا کسی که بعد از قبول اسلام به کفر عدول کند (بحرالعلوم، ۱۴۰۳ق: ۲۱۵؛ فاضل، ۱۴۱۶ق: ۶۵۸). ارتداد خروج از دین حق است، چه به آیین دیگر رفتن و چه به آیین دیگر معتقد نبودن (صدوق، ۱۴۰۹ق: ۱۹۳) یا کفر کسی که شهادتین را درحالی که نسبت به احکام اسلام عالم و ملتزم بوده، جاری کند (عبدالرحمن، بی‌تا: ۱۴۰). اهل سنت نیز تعبیر مشابه در تعریف دارند. از جمله رجوع از اسلام به کفر، انجام چیزی اعم از فعل، اعتقاد، نطق و شک که باعث خروج از اسلام می‌شود (جمعی از نویسندگان، بی‌تا، ج ۱۰: ۴۵۳۳).

قرآن از ارتداد با تعبیر مختلف یاد کرده است: بازگشت از دین «مَنْ يَرْتَدِ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ» (بقره/ ۲۱۷)، بازگشت به عقب «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ» (محمد/ ۲۵)، کفر پس از ایمان «قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ» (آل عمران/ ۸۶)، کفر پس از اسلام «كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ» (توبه/ ۷۴)، بازگشت به آیین کفار «لَنْخَرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا» (اعراف/ ۸۸)، کافر شدن «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (آل عمران/ ۷۲) و ... که در برخی از این تعبیر، ارتداد صرفاً در معنای لغوی استعمال شده و ارتباطی به ارتداد فکری و عقیدتی ندارد «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ» (مائده/ ۲۱) (ولائی، ۱۳۸۰: ۴۳).

۱. «وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ» (احزاب/ ۲۵)

۲. «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (تین/ ۵)

در روایات نیز تعبیر مختلف به کار رفته است. از جمله «من رغب عن الإسلام و كفر بما أنزل علی محمد(ص) بعد إسلامه»، «كفر و أشرك و خرج عن الإسلام»، «رجعوا عن الإسلام»، «بدل دینه»، «غیر دینه»، «آمن ثم كفر» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰: ۱۳۸؛ حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۸: ۳۳۹-۳۲۴).

تعبیر قرآن و روایات در خصوص ارتداد با وجود تعدد عبارات و قیود، بازگشت به معنای مذکور دارد، با این تفاوت که نگاه قرآن به ارتداد عام بوده و در فقه اسلامی بحث خروج و بازگشت از اسلام مطرح است. بازگشت به عقب را نیز می‌توان به معنای بازگشت به حالت قبل از اسلام (کفر یا جاهلیت) دانست که کنایه از ارتداد است. کفر پس از اسلام و ایمان نیز به معنای بازگشت از اسلام و کافر شدن پس از دوره‌ای مسلمانی است. در برخی آیات نیز ارتداد به معنای برگشت از دین است که به معنای کفر به کار رفته است. در روایات مورد اشاره نیز ارتداد به اعراض و خروج از اسلام، کفر پس از اسلام، تغییر و تبدیل دین تعبیر شده است. با توجه به استعمال واژه کفر (به معنای ستر و پوشاندن) و جحد در برخی تعبیر، ارتداد صرفاً تغییر عقیده نبوده و انکار و خروج از دین باید از روی علم و آگاهی باشد و مرتد کسی است که پس از تبیین و شناخت حقیقت و گردن نهادن به دین، به انکار حق پردازد. در برخی روایات نیز ارتداد به معنای مطلق بازگشت از چیزی به چیز دیگر و در برخی دیگر به معنای بازگشت به کفر استعمال شده است (ولائی، ۱۳۸۰: ۳۰).

۳. اقسام و حکم مرتد

ارتداد از نظر مشهور فقها بر دو قسم فطری و ملی است (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵: ۳۳؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۱: ۶۰۳) و در میان امامیه از ابن جنید نقل شده است که مرتد یک قسم بیشتر نیست و حکم مرتد ملی را دارد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۱: ۶۰۸). لیکن از آنجا که افکار ابن جنید را متأثر از علمای اهل سنت می‌دانند، به قول او اعتنا نکرده و تنها به نقل آن اکتفا کرده‌اند (ولائی، ۱۳۸۰: ۱۷۸). اهل سنت نیز فرقی میان مرتد ملی و فطری قائل نیستند، لیکن در لزوم استتابه یا عدم آن اختلاف دارند. برخی قائل به قتل بدون استتابه هستند و

جمهور ایشان آن را واجب دانسته‌اند (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق: ۲۴؛ ابن‌رشد، ۱۴۲۵ق: ۴۴۸). مرتد فطری شخصی است که در زمان انعقاد نطفه، والدین وی یا یکی از آنها مسلمان باشد و مرتد ملی شخصی است که در زمان انعقاد نطفه، والدینش مسلمان نباشد و بعد از کفر، اسلام آورده و مجدد کافر شود (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۶۰۲). بر ارتداد فطری مرد، احکام متعددی از جمله قتل، خروج زوجه از حباله و انتقال اموال به ورثه مترتب می‌گردد، ولی زن مرتد، محکوم به حبس است (صدوق، ۱۴۰۹ق: ۱۹۴؛ زحیلی، بی‌تا، ج ۷: ۵۵۸۰).

۴. شرط بلوغ در تحقق ارتداد فطری

عده‌ای گفته‌اند ارتداد مراهق محقق شده و در صورت عدم توبه کشته می‌شود (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۳: ۵۹۱). جمهور اهل سنت از قائلان این نظریه هستند (زحیلی، بی‌تا: ۵۵۷۸). حنفیه، ارتداد صبی را تام دانسته و احکام مرتد، به استثنای قتل را در حق او جاری می‌داند (جزیری و همکاران، ۱۴۲۴ق: ۳۸۰).

عده‌ای دیگر اعتقاد دارند ضابطه ارتداد آن است که فرد، قدرت بر فهم و استدلال داشته باشد و در صورت وجود ضابطه می‌توان حکم به ارتداد غیربالغ صادر کرد، اگرچه مراهق نباشد (حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۷: ۵۷۳). از نظر مشهور، اعتبار بلوغ در ارتداد با ادله سازگارتر است و قول به عدم اشتراط بلوغ با ادله‌ای که شرط بلوغ را لازم می‌دانند در تنافی است و ارتداد صبی معتبر نیست (شهید اول، ۱۴۱۷ق: ۵۲؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲ق: ۷۰۴؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷ق: ۱۰۵). علمای شافعی، اسلام و ارتداد غیرممیز را اجماعاً معتبر نمی‌دانند و از نظر برخی از ایشان، اسلام صبی ممیز به تبع والدین صحیح است، ولی ارتداد وی به صورت تبعی واقع نمی‌شود (ماوردی، بی‌تا: ۱۱۳۷).

۵. ارتداد مسلمان حکمی

مسلمان حکمی به فردی اطلاق می‌شود که از والدین مسلمان متولد شده و به این اعتبار، محکوم به اسلام شده و احکام اسلام بر او مترتب می‌شود (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۶۰۰؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲: ۱۰۸). مسئله اساسی در این بحث آن است که آیا تحقق بلوغ با

فرض حصول سایر شرایط، جهت حکم به ارتداد فطری، شرط کافی است یا لازم؟ آیا می‌توان به اعتبار بلوغ شرعی شخصی که از ابویین مسلمان متولد شده و پس از بلوغ اسلام را انکار کرده، حکم به ارتداد و مجازات جاری کرد؟ به‌ویژه در اناث که مشهور فقها، قائل به بلوغ در نه‌سالگی‌اند. افزون‌بر اینکه در بلوغ شرعی، سن یکی از ملاک‌هاست و بلوغ از راه‌های متعدد دیگر نیز حاصل می‌شود، از جمله احتلام، حیض، حمل، انبات. از این‌رو ممکن است پیش از رسیدن به سن تعیین‌شده، بلوغ از راه دیگری حاصل شود. در این مسئله دو دیدگاه وجود دارد:

۵. ۱. دیدگاه اول

بنا بر این دیدگاه، هر گاه ابویین یا یکی از آنها در هنگام تولد طفل مسلمان باشد، حکم به اسلام فرزند می‌شود. برخی از قائلان این دیدگاه، بلوغ را در تحقق ارتداد فطری لازم نمی‌دانند. برخی نیز بلوغ را شرط دانسته و معتقدند کسی که از ابتدای ولادت، محکوم به اسلام باشد و پس از بلوغ کافر شود، ولو اینکه پس از بلوغ اظهار اسلام نکند، حکم به ارتداد فطری او می‌شود. از این‌رو گفته‌اند بلوغ به‌منزله شروع تکلیف است و اگر نیازی به معرفت باشد، باید پیش از بلوغ انجام گیرد و کودک ممیز به مرحله‌ای از رشد عقلی رسیده است که صواب را از ناصواب تشخیص دهد. از این‌رو صبی اگر عاقل و ممیز باشد و اعتراف به توحید و رسالت کند، مسلمان حقیقی است (بحرالعلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۴: ۲۱۵).

ایشان به آیاتی از جمله «وَمَنْ يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَنْ دِينِهِ...» (مائده / ۵۴) «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران / ۱۹) استناد کرده‌اند. براساس آیات، تنها دین اسلام پذیرفته است و بازگشت از آن موجب ارتداد دانسته شده و اطلاق آن شامل اسلام حکمی و تبعی می‌شود. این نظریه مستنداتی از روایات نیز دارد (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۳: ۳۳۴؛ مجلسی، ۱۴۰۶ق: ۳۸۳؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۸: ۳۲۶). مانند:

۱. امام صادق(ع): «كُلُّ مُسْلِمٍ بَيْنَ مُسْلِمَيْنِ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ جَحَدَ رَسُولَ اللَّهِ ص تَبَوَّأَهُ وَ كَذَّبَهُ...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۶: ۱۷۴) «هر مسلمانی والدینش مسلمان باشند، از اسلام

برگردد و نبوت محمد(ص) را انکار کند، خونش بر هر شخصی که این کلام را از وی بشنود، مباح است».

۲. امام صادق(ع): «فِي الصَّبِيِّ يَخْتَارُ الشُّرْكَ وَهُوَ بَيْنَ أَبِيهِ قَالَ لَا يُتْرَكُ وَ...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷: ۲۵۶) «صبی که یکی از والدینش مسلمان است و مشرک می‌شود، به حال خود رها نمی‌شود».

۳. امام صادق(ع): «فِي الصَّبِيِّ إِذَا شَبَّ فَاخْتَارَ النَّصْرَانِيَّةَ وَ أَحَدًا أَبِيهِ نَصْرَانِيًّا أَوْ مُسْلِمِينَ قَالَ لَا يُتْرَكُ...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷: ۲۵۷) «کودک چون به شباب رسید و نصرانیت اختیار کرد، درحالی که یکی از والدینش نصرانی یا هر دو مسلمان بودند، رها نمی‌شود و او را می‌زنند تا اسلام را بپذیرد».

۴. «الصَّبِيُّ إِذَا بَلَغَ عَشْرَ سِنِينَ أُقِيمَتَ عَلَيْهِ الْحُدُودُ التَّامَةُ وَ اقْتَصَ مِنْهُ وَ تَنَفَّذَ وَصِيَّتَهُ وَ عَتَقَهُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷: ۳۹۰-۳۸۹). «صبی چون به ده سال برسد، حدود کامل بر او جاری می‌شود، قصاص می‌شود و وصیت و عتق او نافذ است».

۵. «... سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ الْمُرْتَدِّ فَقَالَ مَنْ رَغِبَ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ ص بَعْدَ إِسْلَامِهِ فَلَا تَوْبَةَ لَهُ...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷: ۲۵۶). «هر شخصی از اسلام برگردد و بر آنچه خدا بر پیامبر(ص) فرو فرستاده، بعد از پذیرش اسلام کافر شود، توبه او پذیرفته نخواهد شد».

۶. «الْإِسْلَامُ يُعْلَوُ وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ» (صدوق، ۱۴۱۳ق: ۳۳۴)

مطابق با ظهور روایات، در ورود به اسلام، صرف شهادتین و اقرار کفایت می‌کند، بدون آنکه شناخت و معرفت شرط باشد «مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَقْرَأَ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَهُوَ مُسْلِمٌ» (صدوق، ۱۴۰۳ق: ط ۳۸۱) و رجوع از آن نیز موجب خروج از اسلام می‌گردد و اطلاق آیات و روایات، هر مسلمانی را که از اسلام رجوع کند، شامل می‌شود، چراکه ظاهر ادله و اطلاق عباراتی چون «کل مسلم، من یرتد، من یتبع، من شهد، من شک» اسلام حکمی را نیز در برمی‌گیرد.

در برخی روایات، خروج از دین ولو از صبی، پذیرفته نیست و کسی که پیش از بلوغ از اسلام رجوع کند (علی‌رغم عدم تکلیف)، به حال خود رها نمی‌شود و به تناسب سن، مجازات می‌گردد. بنابراین اگر شخصی در مرحله بلوغ که مرحله تکلیف است، مرتکب خروج از اسلام شود، به طریق اولی مشمول احکام مرتد می‌شود و در تأیید این کلام، به مواردی همچون اجتهاد برخی علما، ایمان آوردن حضرت علی(ع)، امامت حضرت ولی‌عصر(عج) و نبوت برخی پیامبران در سنین کودکی استناد شده است.

۵. ۱. ۱. اقوال فقهای اهل سنت

جمهور اهل سنت گفته‌اند اسلام ممیز بدون نیاز به حکم حاکم و تبعیت اَبوین صحیح است و به اسلام حضرت علی(ع) و روایاتی از جمله «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلٰی الْفِطْرَةِ» و «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ» استناد کرده‌اند. از نظر ایشان، اسلام عبادتی محض است که مانند نماز، از جانب صبی عاقل صحیح است و از این رو ارتداد او نیز معتبر است؛ اما تا زمان بلوغ، حد بر او جاری نمی‌شود. شافعیه (در یکی از اقوال) و مالکیه، ارتداد صبی را معتبر می‌دانند و قائل شده‌اند که در صورت عدم توبه، کشتن او واجب است.

از نظر مالکیه و حنابله، اگر در شخصی در زمان صغر اسلام آورد و در زمان بلوغ مرتد شود، کشته می‌شود و چیزی که به اسلام تعلق دارد، کمال عقل است نه بلوغ، زیرا بالغ غیر عاقل، اسلامش صحیح نیست. در حالی که عقل در صغیر نیز همانند کبیر یافت می‌شود. همچنین او حقیقت اسلام را که تصدیق با اقرار است، پذیرفته و اقرار همراه با اطاعت، دلیل بر اعتقاد است. افزون بر این، اسلام، عقد بوده و ارتداد، حل آن محسوب می‌شود و هر شخصی مالک عقد باشد، مالک انحلال آن نیز است و در صورتی که صبی عاقل نباشد، از آن حیث که اسلام و کفر تابع عقل است، اسلام و ارتداد او صحیح نیست.

برخی نیز با اینکه ارتداد در زمان صغر را قابل اعتماد نمی‌دانند، مجازات حبس و زدن صغیر تا زمان توبه را برای او تعیین کرده‌اند (طحاوی، ۱۴۱۷ق: ۴۹۱؛ جزیری و همکاران، ۱۴۲۴ق: ۳۷۵).

۵.۲. دیدگاه دوم

مطابق با این دیدگاه، ارتداد فطری زمانی است که متولد بر فطرت اسلام، پس از بلوغ اظهار اسلام کند و بلوغ، شرط لازم است نه کافی. عده‌ای پس از اظهار اسلام، تقید به اسلام را نیز لازم می‌دانند. برخی از قائلان به این دیدگاه، تداوم اسلام ابوبن یا یکی از آنها را تا زمان بلوغ فرزند، لازم می‌دانند یا اینکه فرزند تحت تربیت اسلامی دیگران قرار گیرد (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۳: ۳۳۴؛ جزیری و همکاران، ۱۴۲۴ق: ۳۸۰).

شافعیه و مالکیه در یکی از اقوال خود معتقدند که اسلام صبی ممیز مراهق صحیح نیست، لیکن اگر بالغ شود و اسلام را توصیف کند، از زمان وصف بعد از بلوغ، مسلمان محسوب می‌شود (ریمی، ۱۴۱۹ق: ۱۱۲). از نظر برخی حنابله، در صورتی که اسلام صبی، تبعی باشد و در حال ارتداد بالغ شود، کشته نمی‌شود، زیرا تبعی بودن اسلام او شبهه‌ای است که موجب اسقاط قتل از او می‌شود (طحاوی، ۱۴۱۷ق: ۴۹۱). ابوحنیفه گفته است که اگر صبی دارای ابوبن مسلمان باشد و در حال کفر بالغ شود (درحالی که پس از بلوغ اقرار به اسلام نکرده باشد) اجبار بر اسلام می‌شود و تنها کسی کشته می‌شود که پس از بلوغ اقرار به اسلام کرده و سپس کافر شود، زیرا حدود بر صبی اول واجب نیست و اسلام او به فعل خودش نبوده، بلکه تبعی است (گروهی از مؤلفان، ۱۴۰۴ق: ۱۹۵).

۵.۳. بحث و بررسی

دیدگاه اول مردود است و در رد آن و تأیید اعتبار اظهار اسلام می‌توان به ادله زیر استناد کرد:

۵.۳.۱. دلالت آیات

آیات مورد استناد دیدگاه اول، ظهوری در عدم اعتبار اظهار اسلام پس از بلوغ ندارد. از جمله «وَمَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَیُمْتُ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» (مائده / ۵۴)، «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» (آل عمران / ۸۵) «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران / ۱۹)

با استناد به اطلاق این آیات، نمی‌توان عدم اعتبار اظهار اسلام بعد از بلوغ و تحقق ارتداد مسلمان حکمی را اثبات کرد، زیرا با توجه به آنچه در معنای ارتداد و فرع بر ورود

به اسلام بودن گفته خواهد شد (در بخش دلالت روایات)، حکم ارتداد در خصوص کسی صادق است که از اسلام حقیقی رجوع کرده و دین دیگری برگزیند. حال آنکه اطلاق مسلمان حقیقی بر مسلمان تبعی ممکن نیست. همچنین قید (و هو کافر) با وصف اسمی دلالت بر این دارد که از روی معرفت و آگاهی منکر می‌شود.

بنابر دیدگاه اول، به دلیل اینکه دینی جز اسلام مورد قبول واقع نمی‌شود، مسلمان حکمی تازه بالغ نیز حق ندارد دینی غیر از اسلام اختیار کند و در نتیجه به اعتبار اسلام ظاهری، به اسلام واقعی او بعد از بلوغ حکم شده و در صورت خروج نیز مرتد محسوب می‌شود. لیکن آیه قرآن، دلالتی بر اعتبار اسلام حکمی و عدم لزوم کسب معرفت ندارد. افزون بر این، حبط اعمال در خصوص تازه بالغ (با توجه به عدم تکلیف نابالغ) اغلب موضوعیتی ندارد و شامل مسلمان حکمی نمی‌شود. برخی آیات نیز حکم مرتد را مربوط به کسی می‌داند که با دلایل کافی ایمان آورده است «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ» (آل عمران/ ۹۰) سپس از روی عناد اظهار کفر می‌کند «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (نحل/ ۱۰۶) نه شخصی که هنوز دین اسلام اختیار نکرده است. چرا که ایمان در مرحله بالاتر از اسلام قرار دارد «قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا» (حجرات/ ۱۴) و میان اسلام حقیقی با اسلام زبانی تفاوت وجود دارد و در اسلام حقیقی، علاوه بر شهادتین، علم و معرفت نیز شرط است.

بر این اساس، اسلام واقعی با اسلام تبعی که اغلب بدون شناخت است، متفاوت است. اسلام واقعی فراتر از اقرار زبانی است و نیازمند کسب علم و معرفت نسبت به آن چیزی است که در خصوص آن شهادتین جاری شده است «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (محمد/ ۱۰) و با توجه به تعبیر کفر در خصوص ارتداد، انکار و خروج از اسلام باید از روی آگاهی و تقید به ارکان اسلام باشد. افزون بر این، ارتدادی موجب قتل است که گمراه کننده باشد، زیرا فتنه از قتل بزرگتر است «الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ» (بقره/ ۲۱۷)، ولی این مسئله در خصوص شخصی که از روی ناآگاهی و بدون قصد فتنه، اقدام به انکار می‌کند، صادق نیست تا بتوان به استناد آن، حکم به ارتداد صادر کرد (صادقی تهرانی، ۱۳۸۸: ۲۱۷).

۵. ۳. ۲. آیه ابتلای رشد

خداوند در آیه «وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» اولیاء ایتام را خطاب قرار داده است که یتیم را امتحان کنید و با کمال عقل و ایناس رشد، مال را تحویل دهید. از نظر راوندی، ایناس رشد منوط به یافتن مصلحت، عقل، دین و اصلاح مال است (راوندی، ۱۴۰۵ق: ۳۱۰) و چنانچه به مرحله رشد نرسیده باشد، دفع اموال جایز نیست، ولو اینکه بالغ باشد (موسوی خوئی، ۱۴۱۸ق: ۲۱).

برخی گفته‌اند ابتلا باید پیش از بلوغ باشد تا مستلزم ضرر نباشد (حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق: ۵۸)، ولی این امر، ضرری به بحث ما نمی‌زند و آن لزوم امتحان است و تا زمانی که رشد ثابت نشود، نمی‌توان مال را تحویل وی کرد، اگرچه مدت زمان زیادی از بلوغ بگذرد. آیات و روایات، ناظر بر حفظ اموال یتیم از ضیاع است، زیرا اموال غیر رشید، مطمح نظر سارقان و خائنان قرار دارد و باید به حدی از بلوغ برسند که بتوانند از نفس و مال خود دفاع کنند.

شاید مقصود از «بلوغ النکاح» سن ازدواج باشد که بیش از سن بلوغ شرعی است (خمینی موسوی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۲۷۶). وقتی دفع مال به دلیل حفظ از ضیاع منوط به اثبات رشد است و شارع مقدس برای حفظ اموال این‌گونه با احتیاط برخورد می‌کند، چگونه در مسائل اعتقادی و نفوس که به مراتب مهم‌تر از مال است، رشد عقلی شرط نباشد و به راحتی بتوان حکم به ارتداد صادر کرد؟!

۵. ۳. ۳. دلالت روایات

ظاهر غالب روایات این باب بیانگر آن است که بلوغ، شرط کافی نبوده و خروج از اسلام حکمی ملاک ارتداد نیست، بلکه باید مدت زمانی از بلوغ بگذرد و مکلف پس از فراگیری ضروریات، اظهار اسلام کند تا بتوان حکم مرتد را در خصوص وی جاری کرد (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷ق: ۹۰). از جمله

۵. «رَجُلٌ وُلِدَ عَلَى الْإِسْلَامِ ثُمَّ كَفَرَ وَ أَشْرَكَ...» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۸: ۳۲۵).

استعمال الفاظی همچون غلام و صبی در مقابل رجل در روایات، می‌تواند دلیل بر آن

باشد که در امثال این روایت، مستعمل فیه لفظ رجل، انسان بالغ و رشید است.

۲. «مَنْ رَغِبَ عَنِ الْإِسْلَامِ وَكَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ ص...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷:

۲۵۶).

رغبت به معنای رجوع است و رجوع از چیزی فرع بر حصول آن است و کسی که بر فطرت اسلام متولد شده و در زمان بلوغ، کفر را برگزیده است، سابق بر این اختیار، دینی نداشته که از آن رجوع کرده باشد (اراک، ۱۴۱۳ق: ۱۱۶).

برای تحقق رغبت از اسلام، نیاز است که فرد، حقیقتاً مسلمان باشد نه حکماً و نسبت به اصول و مبانی، ایمان و اعتقاد داشته و سپس کافر شود. اطلاق حکم آخر روایت نیز این قول را تقویت می‌کند. افزون بر متبادر و قدر متیقن از عباراتی چون «المسلم» و «من کان من المسلمین» که در روایات استعمال شده و در روایات استنادی قائلان دیدگاه اول نیز مشهود است، مسلمان حقیقی است نه حکمی.

در روایات استنادی دیدگاه اول نیز مناقشه کرده‌اند که قول «کلّ مسلم» ظهور در مسلمان حقیقی دارد، یعنی کسی که بعد از بلوغ اختیار اسلام کند، وگرنه لازم بود که ارتداد طفل موجب ترتب آثار مذکور در روایات شود. در صحیح‌ه حسن بن سعید نیز، ظاهر از تعبیر رجل و سپس عطف کفر و شرک بر آن، چنین است که مراد، شخص بالغی است که پس از بلوغ، اختیار اسلام کرده و سپس از آن خارج می‌شود. برخی نیز شخصی را که بر فطرت اسلام متولد و بعد از بلوغ کافر شود، مرتد ندانسته و قائل شده‌اند به اینکه، ادله ارتداد از چنین موردی انصراف دارد و این فرد مجازاً مرتد نامیده می‌شود (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷ق: ۱۲۰).

همچنین از آنجا که بیان شد خروج از چیزی فرع بر دخول در آن است و عبارات «بدل»، «غیر» و «ارتد» در خصوص کسی صدق می‌کند که پس از اختیار اسلام، از آن رجوع کند، عدم پذیرش ادیان غیر از اسلام نیز دلیل بر پذیرش اسلام تبعی نیست. بنابراین ارتداد در مورد کسی صادق است که ابتدا وارد دین شود، زیرا ادله فراوانی، دلالت بر وجوب معرفت دارد و هر کس قصد ورود به دین دارد، باید از روی معرفت نسبت به

اصول باشد که این امر در مورد کسی که به حکم اسلام والدین منتسب به اسلام می‌شود، صدق نمی‌کند. این قول، قول شافعیه، ابوحنیفه و ابویوسف نیز است.

افزون بر این، روایت مورد استناد دیدگاهی که حکم ارتداد را برای نابالغ ثابت می‌داند، مرسل بوده و در صورت معتبر دانستن آن نیز با ادله قوی‌تر دال بر رفع قلم از صبی، در تعارض است. همچنین عدم عمل به آن سبب شده که از اعتبار ساقط شود و در بین متأخران نیز کسی این روایت را نقل نکرده است. برخی نیز گفته‌اند مقصود از حدود تامه آن چیزی است که در مقابل تعزیر قرار دارد و در این روایت تصریحی به ارتداد نشده است (حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۷: ۳۳۶؛ اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰: ۴۰۹؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۸: ۱۳۸).

۵. ۳. ۴. حرمت تقلید در اصول عقاید

مشهور فقها گفته‌اند بر انسان لازم است که با تفکر (و نه از راه تقلید) نسبت به اصول دین، کسب معرفت کند و آن را بپذیرد، چراکه اصول به یقین احتیاج دارد. اعتقاد به اصول نیز از واجبات نفسیه بوده و یقین از طریق خود شخص حاصل می‌شود تا برای مکلف اطمینان حاصل شود (تبریزی، ۱۴۲۶ق: ۱۹۰).

از آنجا که عقاید اساسی از حیث تعداد، محدود بوده و با فطرت سازگار است، مباشرت در تحصیل آنها اغلب ممکن و دارای اهمیت فراوان است و اینکه شرع، انسان را مکلف کرده که در بحث و کشف حقایق آنها مباشرت کند، امری طبیعی است و اگر هم دشوار باشد، عقیده انسان اهمیت بیشتری دارد (حلی، ۱۴۰۳ق: ۱۹۹؛ انصاری، ۱۴۰۴ق: ۸۴).

بنابراین بحث در اصول از واجبات نفسیه است که مکلف باید در خصوص آنها شناخت کسب کند. ولی کسی که بر فطرت اسلام متولد و به تبع والدین حکم به اسلام او می‌شود، چون دخالتی در پذیرش اصول ندارد، نمی‌توان او را مسلمان واقعی نامید و ارتداد او نیز واقع نمی‌شود، چراکه برای تحقق ارتداد باید فرد با کسب معرفت و بدون تقلید اصول را بپذیرد و سپس از اسلام خارج شود که این امر اغلب در خصوص مسلمان تبعی محقق نیست.

تولد بر اسلام و سازگاری معارف با فطرت نیز نمی‌تواند دلیل بر کفایت اسلام حکمی باشد، زیرا با اینکه انسان‌ها به نحو یکسان از فطرت برخوردارند و حکم اصلی فطرت،

حرکت به سوی کمال است، شاهدیم که بسیاری از انسان‌ها از حرکت به سوی کمال باز مانده و مسیر مخالف را پیش گرفته‌اند، چرا که توجه انسان به پیام‌های فطری همیشگی نیست. از نظر امام خمینی(ره)، در مواردی فطرت مخموره به فطرت محجوبه تبدیل می‌شود و نقش تفکر و تعلیم، برطرف کردن این حجاب است و هر تغییری در شناخت انسان، حاصل تفکر و یادگیری است (خمینی موسوی، ۱۳۷۶: ۷۷).

۵. ۳. ۵. دلیل عقلی

انسان به دلایلی چون دفع ضرر محتمل، باید دنبال شناخت باشد و تکلیفش را در مجموعه هستی بداند. عقل احتمال می‌دهد که انسان مکلف و مسئول است. باید سعادت و شقاوت خود را بشناسد و خود را از عذاب حفظ کند. در این راه نمی‌توان تقلید کرد و باید مرکب عقل را به کار گرفت و جهان‌بینی خود را ترسیم کرد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق: ۵۰۸). انسان در زندگی ناچار به انتخاب یکی از راه‌های پیش رو است و این انتخاب نیازمند تحقیق است و نمی‌توان از روی ناآگاهی انتخاب کرد. از این رو باید دارای قدرت بر فهم و استدلال باشد تا بتواند به معرفت دست یابد و بهترین انتخاب را انجام دهد.

دین نیز به‌عنوان مهم‌ترین انتخاب که سعادت در گرو آن است، از این قاعده مستثنا نبوده و اسلام نیز این حکم عقل را تأیید کرده است. اما صبی افزون‌بر اینکه تکلیفی نسبت به انتخاب دین ندارد، بر فرض تکلیف نیز، ضعیف‌العقل است و قادر به استدلال نیست تا بتواند آگاهانه به اصول اسلام پایبند شود و آنچه در مورد قدرت برخی کودکان دیده می‌شود، سریع‌الزوال و نادر بوده و تکلیف صبی ممیز به این امر، تکلیف ما لایطاق است و پس از بلوغ، مکلف به تحقیق و تعیین دین است.

با توجه به عدم تکلیف نابالغ، نقص عقل و عدم قدرت بر فهم اصول و استدلال، عقل حکم می‌کند که او پس از بلوغ، به فرصتی برای راهنمایی و تبیین حق، رفع شک و پاسخ به پرسش‌های نیاز دارد تا آن را بپذیرد و نمی‌توان به محض بلوغ او را به سبب امری که نسبت به آن جاهل است، مؤاخذه کرد، چراکه فاصله بین بلوغ و عدم آن، تنها اتفافی به مانند احتلام است که در زمان کوتاه حاصل شده و در این مدت تغییر محسوسی در عقل

حاصل نمی‌شود که بتوان به استناد آن، فردی را محکوم کرد (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷ق: ۹۱). این مسئله در خصوص افرادی که والدینشان در زمینه دین دارای بصیرت بوده و فرزند خود را تحت تربیت صحیح دینی قرار داده نیز جاری است. دین خانوادگی و اسلام تبعی در این افراد کفایت نمی‌کند تا اینکه با انکار دین در زمان بلوغ و خروج از آن، بتوان حکم به ارتداد وی صادر کرد، بلکه باید مدتی از بلوغ بگذرد و انتخاب دین توسط او از روی آگاهی و با شناخت حاصل شود و اسلام حقیقی در خصوص او صدق کند تا اینکه خروج از آن، موجب ارتداد فطری باشد، زیرا بیان شد که اجتهاد در اصول و مسائل اعتقادی واجب عینی است و هر شخصی باید با ادله و برهان و به اندازه توان علمی و فهم و شعور خود، استدلال کند و آن را بپذیرد (ولائی، ۱۳۸۰: ۴۳۲).

حکم مذکور به طریق اولی در خصوص افرادی که در خانواده‌ای رشد می‌کنند که به ظاهر مسلمان هستند، ولی شناخت کافی و لازم نسبت به دین و معارف آن نداشته و اعتقادی به امر آموزش دینی فرزند ندارند و در نتیجه از حداقل معارف بی‌بهره مانده و کسی به ایشان، اصول دین را تبیین نکرده است و همچنین نسبت به افرادی نیز صادق است که در اثر معرفی بد اسلام توسط مدعیان اسلام‌شناسی و عملکرد بد آنان، از اسلام روی‌گردان شده یا در اثر تبلیغات گسترده و گمراه‌کننده به همراه عملکرد خانواده و دفاع خرافاتی آنان از عقاید دینی، دست از عقاید خانوادگی شسته‌اند. هر گاه این افراد پس از بلوغ، گرایش به دین دیگری پیدا کنند، نمی‌توان حکم ارتداد بر ایشان بار کرد، زیرا این گرایش، در نتیجه ناآگاهی حاصل شده و افراد مذکور، فرصتی برای تحقیق و انتخاب نداشته‌اند. پس باید بعد از بلوغ فرصتی برای آنها مهیا کرد تا کسب معرفت کنند و دین را با آگاهی بپذیرند و چون مرتد فطری شدیدترین حکم را دارد، تناسب حکم و موضوع اقتضا می‌کند میان فرزندان که در خانواده‌هایی با شرایط متفاوت رشد می‌کنند، تفاوت قائل شویم (ولائی، ۱۳۸۰: ۱۳۷-۲۱).

اما در خصوص کسانی که پس از بلوغ و اظهار اسلام و معرفت نسبت به برخی امور یا احکام ضروری دین تغییر عقیده می‌دهند باید گفت در جهان امروزی که علم و دانش به سرعت تکامل پیدا می‌کند و صاحبان نظر و اندیشه به تناسب زمان، اشکالات و شبهاتی

را براساس داده‌های علمی خود مطرح می‌کنند، طرح این شبهات در هر مقوله‌ای از طرف اندیشمندان و همچنین اظهار کفر نسبت به امری از امور دین که همراه با استدلال علمی و غیرمغرضانه باشد، موجب ارتداد نیست، بلکه باید علما و دانشمندان در رشته‌های تخصصی خود به آنها پاسخ دهند، زیرا انکار جاحدانه (از روی علم و عمد) که از ملاک‌های تحقق ارتداد است، در خصوص این گروه صدق نمی‌کند (حلبی، ۱۴۰۳ق: ۳۱۱؛ ولایی، ۱۳۸۰: ۲۶-۲۱). برخلاف کسانی که با علم به حقانیت اسلام و معرفت نسبت به ضروریات دین، از روی عناد و لجاجت، اقدام به انکار و خروج از دین می‌کنند.

۵. ۳. ۶. تحلیل قول لغویون

تعبیر متعدد در خصوص این واژه به کار رفته است؛ از جمله روی گردانی و بازگشت در راهی که شخص از آن آمده است. «بازگشت و روی گردانی از راه» فرع بر «دخول در آن» است. خروج از اسلام نیز فرع بر داخل شدن در آن است و در خصوص کسی صدق می‌کند که حقیقتاً به اسلام روی آورد و از آن خارج شود، نه شخصی که به حکم اسلام والدین، محکوم به اسلام باشد و اغلب شناختی از معارف آن ندارد.

در تعاریف اصطلاحی نیز فقها تعابیری چون قطع اسلام، عدول و خروج از اسلام را به کار برده‌اند. از تعریفی که ارتداد را کفر پس از قبول اسلام دانسته است نیز می‌توان چنین برداشتی کرد، زیرا قبول اسلام امری است که با استدلال و تفکر واقع می‌شود و فراتر از اسلامی است که در پذیرش آن اختیاری وجود ندارد و تنها انتساب اسلام محسوب می‌شود. این نظر با تعریف مرتد به کفر کسی که شهادتین را درحالی که نسبت به احکام اسلام عالم و ملتزم بوده جاری کند، تقویت می‌شود (فاضل، ۱۴۲۲ق: ۷۰۸).

برخی اهل سنت، ارتداد را در صورتی می‌دانند که فرد با شهادتین، اسلام را اختیار کند و پس از التزام نسبت به احکام، کافر شود (جمعی از نویسندگان، بی‌تا، ج ۳: ۲۵۲) و در جای دیگر، آن را کفر از روی عمد و آگاهی، پس از دوره‌ای مسلمانی می‌دانند (غنوشی، ۱۳۸۱: ۲۸). قولی که دلالت بر انکار ضروریات دارد، در صورتی موجب ارتداد است که منکر

نسبت به آن علم داشته باشد (فاضل، ۱۴۱۶ق: ۶۵۸؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷ق: ۸۲) درحالی که در مسلمان تبعی، علم به تدریج و اغلب پس از بلوغ حاصل می‌شود. برخی حقیقت ارتداد را انکار قلبی آنچه اعتقاد بدان واجب است یا اعتقاد به چیزی که عدم اعتقاد بدان واجب است، دانسته و گفته‌اند که ارتداد امری باطنی است؛ یعنی انکار آنچه حقیقتاً بدان معتقد است و این اعتقاد قلبی نیاز به قدرت بر فهم دارد که ممکن است برای ممیز نیز حاصل شود (مشکینی، بی تا: ۵۲). پس چگونه می‌تواند فردی بلافاصله پس از بلوغ (که اغلب اعتقاد قلبی وجود ندارد) آن را انکار کند و مرتد به حساب آید؟ بنابراین ملاک، اعتقاد قلبی به اسلام است نه تظاهر بدون تقید.

حقیقی بودن اسلام ممیز نیز مورد اختلاف است و برخی واجبات عقلی و اصولی را متوجه وی ندانسته‌اند. از نظر این گروه، اسلام ممیزی که قدرت بر فهم معارف دارد، حقیقی محسوب نشده و قبول اسلام او با آنچه همانند ضروری دین است (مرفوع القلم بودن صبی قبل از بلوغ) منافات دارد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۳: ۲۰۳؛ موسوی خویی، بی تا: ۲۳۵؛ مشکینی، ۱۴۱۸ق: ۵۵). همان‌طور که قول مشهور را نیز مبنی بر پذیرش اسلام ممیز که قادر بر فهم معارف است، می‌توان تأییدی بر لزوم اظهار اسلام پس از بلوغ دانست. از این حیث که پذیرش اسلام ممیز به این معناست که سن بلوغ جنبه فرعی داشته و مسئله اصلی قدرت بر فهم معارف و اظهار اسلام است. بالغ نیز قدرت بر فهم معارف دین را دارد، اما این مسئله، نیازمند فرصتی پس از بلوغ است، نسبت به شخصی که در آستانه بلوغ این توان را نداشته است.

۵.۳.۷. احتیاط در دماء و قاعده درأ

حکم به کفر شخصی که اسلامش ثابت شده است، خطرهایی از جمله اباحه دم دارد. از این رو قطع به کفر شخصی که احتمال مکره واقع شدن او وجود دارد، حتی با وجود احتمال عدم اکراه، جایز نیست (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۱: ۶۰۸). با این حال، چگونه می‌توان در خصوص شخصی که قطع داریم، اسلام او اغلب انتسابی بوده و اختیاری در انتخاب آن نداشته‌اند، حکم به ارتداد صادر کرد؟ در صحت حکم ارتداد مسلمان واقعی تردیدی وجود

ندارد، ولی آیا می‌توان در صورت شک در صحت حکم ارتداد مسلمان حکمی به این قاعده استناد کرد؟

افزون بر این، حکم به ارتداد تازه‌بالغی که بر فطرت اسلام متولد شده و در حال بلوغ مرتکب عمل موجب ارتداد شده است، موجب اباحه دم در خصوص نوجوانانی می‌شود که در دوراهی انتخاب و شناخت دین سرگردان‌اند و این امر، موجب گریز از دین یا پذیرش بدون تعقل و تبعاتی از این دست می‌شود. همچنین از آنجا که حکم مرتد فطری با اجتماع شرایط لازم، قتل است؛ احتیاط حکم می‌کند که قدر متیقن از ادله اخذ شود و به دلیل وجود شبهه در ارتداد این افراد، موارد مشکوک را با قاعده درء مردود اعلام کنیم (ولائی، ۱۳۸۰: ۱۴۴).

۵.۳.۸. اصل عدم

مسلمان زاده (در اسلام، طهارت و ...) در حکم مسلمان است، اما تمامی احکام در خصوص او جاری نمی‌شود و از وجود حکمی در مسلمان حقیقی لازم نمی‌آید که آن حکم، در مسلمان حکمی نیز موجود باشد، مگر با دلیل قطعی. تبعیت در اسلام نیز با بلوغ منقطع شده و اصالة الطهاره نمی‌تواند اسلام را که امری وجودی است، اقتضا کند، بلکه پس از بلوغ و کمال عقل، اگر اظهار اسلام کرد، از اسلام حکمی خارج می‌شود. اما در خصوص شک در اینکه قبل از اظهار، مرتد فطری است یا خیر؟ مقتضای اصل عدم و استصحاب مقتضی، حکم به عدم ارتداد فطری است، زیرا سابقه‌ای بر اسلام حقیقی او وجود ندارد و در این مسئله خاص، با وجود شک در حقیقی یا حکمی بودن اسلام او به محض بلوغ، قول به عدم ارتداد تقویت می‌شود (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۳: ۳۲۸؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۱: ۶۱۸).

۶. نتیجه

حاصل پژوهش نشان می‌دهد که اولاً آنچه با اصول و ادله سازگار است، اشتراط بلوغ به عنوان یکی از شرایط عامه تکلیف در تحقق ارتداد است؛ ثانیاً به صرف حصول بلوغ جنسی و جسمی شخصی که بر فطرت اسلام متولد شده و پس از بلوغ، اسلام را انکار

کرده است، نمی‌توان به ارتداد فطری وی حکم کرد. به‌خصوص در جایی که بلوغ زودتر از رسیدن به سن معین شرعی، از طرق دیگری محقق شود؛ ثالثاً ملاک در تحقق ارتداد و روی‌گردانی از اسلام، اسلام حقیقی و اصلی است و در تحقق ارتداد، قول به عدم اکتفا بر اسلام حکمی و تبعی مرجح است؛ یعنی فردی که بر فطرت اسلام متولد شده، در صورتی می‌توان به ارتداد فطری او حکم کرد که مدت زمانی از بلوغ او بگذرد و اظهار اسلام کند و در خصوص احکام و معارف اسلامی، معرفت و تقید پیدا کند و پس از آن، با علم و آگاهی از اسلام عدول کند. در غیر این صورت، به‌دلیل فقدان ملاک در تحقق ارتداد از جمله انکار جاحدانه، عنوان اصطلاحی ارتداد بر او صدق نمی‌کند. دلالت آیات قرآن و روایات، دلالت آیه شریفه ابتلای رشد، حرمت تقلید در اصول عقاید، دلیل عقلی، احتیاط در دماء و اصل عدم از جمله مستندات است که مؤید این دیدگاه است.

کتابنامه

- قرآن کریم.

۱. ابن رشد، محمد (۱۴۲۵ق). *بدایه المجتهد و نهایه المقتصد*، ج ۲، قاهره: دارالحدیث.
۲. ابن منظور، محمد (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*، احمد فارس، ج ۱۲، چ سوم، بیروت: دارالفکر.
۳. اراکی، محمدعلی (۱۴۱۳ق). *رساله فی الإرث*، چ اول، قم: مؤسسه در راه حق.
۴. اردبیلی، احمد (۱۴۰۳ق). *مجمع الفوائد و البرهان*، مجتبی عراقی و دیگران، چ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵. انصاری، مرتضی (۱۴۰۴ق). *الاجتهاد و التقليد*، چ اول، قم: کتابفروشی مفید.
۶. بحرالعلوم، محمد (۱۴۰۳ق). *بلغه الفقیه*، ج ۴، چ چهارم، تهران: منشورات مکتبه الصادق.
۷. تبریزی، جواد (۱۴۲۶ق). *تفسیح مبانی العروه (کتاب الطهاره)*، ج ۲، چ اول، قم: دارالصدیقه الشهیده(س).
۸. جزیری، عبدالرحمن؛ غروی، محمد (۱۴۲۴ق). *الفقه علی المذاهب الأربعة*، ج ۵، چ دوم، بیروت: دارالکت العلمیه.
۹. جمعی از پژوهشگران (۱۴۲۶ق). *فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت(ع)*، ج ۱، چ اول، قم: دائرهالمعارف فقه.
۱۰. جمعی از نویسندگان (بی تا). *نصره النعمیم فی مکارم أخلاق رسول الکریم*، چ چهارم، جده: دارالوسیله.
۱۱. جوادی، محسن (۱۳۷۷). *نظریه ایمان*، چ اول، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری.
۱۲. حر عاملی، محمد (۱۴۰۹ق). *وسائل الشیعه*، چ اول، قم: مؤسسه آل البیت(ع).
۱۳. حسینی، عمیدالدین (۱۴۱۶ق). *کنزالفوائد*، محی الدین واعظی؛ کاتب؛ اسدی، چ اول، قم: انتشارات اسلامی.

۱۴. حسینی عاملی، جواد (۱۴۱۹ق). *مفتاح الكرامه*، محمدباقر خالصی، ج ۱۶، چ اول، قم: انتشارات اسلامی.
۱۵. حلبی، ابوالصلاح (۱۴۰۳ق). *الكافی فی الفقه*، رضا استادی، چ اول، اصفهان: کتابخانه امام علی (ع).
۱۶. حلّی، حسن (۱۴۱۳ق). *قواعد الأحكام*، چ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۷. ----- (۱۴۱۴ق). *تذکره الفقهاء*، ج ۱۷، چ اول، قم: مؤسسه آل‌البتیت (ع).
۱۸. ----- (۱۴۲۰ق). *تحریر الأحكام الشرعیه*، ابراهیم بهادری، چ اول، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
۱۹. حلّی، نجم‌الدین (۱۴۰۳ق). *الاجتهاد و التقليد*، چ اول، قم: مؤسسه آل‌البتیت (ع).
۲۰. خمینی موسوی، روح‌الله (۱۳۶۸). *توضیح المسائل*، مسلم قلی‌پور، چ اول، تهران: قدیانی.
۲۱. ----- (۱۳۷۶). *شرح چهل حدیث*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره).
۲۲. راغب اصفهانی، حسین (۱۴۱۲ق). *مفردات ألفاظ القرآن*، صفوان عدنان داودی، چ اول، لبنان: دارالعلم.
۲۳. راوندی، قطب‌الدین (۱۴۰۵ق). *فقه القرآن*، احمد حسینی، ج ۲، چ دوم، قم: کتابخانه آیه‌الله مرعشی.
۲۴. ریمی، جمال‌الدین (۱۴۱۹ق). *معانی البدیعه*، ج ۲، چ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲۵. زحیلی، وهبه بن مصطفی (بی‌تا). *الفقه الإسلامی وأدلته*، ج ۷، چ چهارم، دمشق: دارالفکر.
۲۶. سبزواری، عبدالاعلی (۱۴۱۳ق). *مهذب الاحکام*، چهارم. قم: المنار.
۲۷. سبکی، تاج‌الدین (۱۴۱۹ق). *رفع الحاجب عن مختصر ابن الحاجب*، ج ۱، چ اول، بیروت: عالم الکتب.

۲۸. سعید بن مسفر (بی تا). *دروس للشیخ سعید بن مسفر*، ج ۷، بی جا.
۲۹. شهید اول، محمد (۱۴۱۷ق). *الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیه*، ج ۲، چ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی
۳۰. شهید ثانی، زین الدین (۱۴۱۳ق). *مسالك الأفهام*، ج ۱۵، چ اول، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.
۳۱. صادقی، محمد (۱۳۸۸). *ترجمان فرقان*، ج ۲، چ اول، قم: شکرانه.
۳۲. صدوق، محمد (۱۴۱۳ق). *من لا یحضره الفقیه*، ج ۴، دوم. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۳. طحاوی، أبوجعفر (۱۴۱۷ق). *مختصر اختلاف العلماء*، ج ۳، چ دوم، بیروت: دارالبشائر الإسلامیه.
۳۴. طوسی، محمد (۱۴۰۷ق). *خلاف*، خراسانی، شهرستانی، چ اول، نجف: عراقی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۵. ----- (۱۴۱۷ق). *العده فی أصول الفقه*، محمدرضا انصاری، چ اول، قم: چاپخانه ستاره.
۳۶. عاملی، محمدحسین (۱۴۲۷ق). *الزبدہ الفقہیہ*، چهارم. قم: دارالفقه للطباعه و النشر.
۳۷. عبدالرحمان، محمود (بی تا). *معجم المصطلحات و الألفاظ الفقہیہ*، بی جا.
۳۸. غنوشی، راشد (۱۳۸۱). *آزادی عمومی در حکومت اسلامی*، چ اول، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۳۹. فاضل، محمد (۱۴۱۶ق). *کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحکام*، ج ۱۰، چ اول، قم: انتشارات اسلامی.
۴۰. قرشی، علی اکبر (۱۴۱۲ق). *قاموس قرآن*، ج ۳، چ ششم، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۴۱. کرکی، علی (۱۴۰۹ق). *رسائل محقق کرکی*، ج ۳، چ اول، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی، دفتر نشر اسلامی.
۴۲. کلینی، محمد (۱۴۲۹ق). *کافی*، اول قم: دار الحدیث للطباعه و النشر..

۴۳. گروهی از مؤلفان (۱۴۰۴ق). *الموسوعه الفقهیه الكويتیه*، ج ۵، چ دوم، کویت: وزاره الأوقاف و الشئون الإسلامیه.
۴۴. لنکرانی، محمد فاضل (۱۴۲۲ق). *تفصیل الشریعه*، چ اول، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار(ع).
۴۵. ماوردی، ابوالحسن (بی‌تا). *الحاوی الکبیر*، ج ۱۰، بیروت: دارالفکر.
۴۶. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق). *مرآه العقول*، ج ۲۳، چ دوم، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۴۷. مجلسی، محمدتقی (۱۴۰۶ق). *روضه المتقین*، موسوی کرمانی، اشتهااردی، طباطبایی، ج ۶، چ دوم، قم: کوشانبور.
۴۸. مجموعه من اساتذه الفقه الاسلامی (بی‌تا). *موسوعه فقه اسلامی مقارن*، مصر: مجلس الاعلی للشئون الاسلامیه.
۴۹. مرعشی شوشتری (۱۴۲۷ق). *دیدگاه‌های نو در حقوق*، عباس شیری، ج ۱، چ دوم، تهران: میزان.
۵۰. مشکینی، علی (۱۴۱۸ق). *الفقه المأثور*، چ دوم، قم: الهادی.
۵۱. ----- (بی‌تا). *مصطلحات الفقه*، بی‌جا.
۵۲. مکارم شیرازی، ناصر (بی‌تا). *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۵۳. ----- (۱۴۲۷ق). *دائرة المعارف فقه مقارن*، جمعی از محققان حوزه، ج ۱، چ اول، قم: مدرسه امام علی(ع).
۵۴. موسوی اردبیلی، عبدالکریم (۱۴۲۷ق). *فقه الحدود و التعزیرات*، ج ۴، چ دوم، قم: مؤسسه النشر.
۵۵. موسوی، ابوالقاسم (۱۴۱۸ق). *موسوعه إمام خوئی*، ج ۳۰، چ اول، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی(ره).
۵۶. موسوی خوئی، ابوالقاسم (بی‌تا). *معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال*، ج ۳، بی‌جا.

۵۷. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ق). *جواهرالکلام*، هفتم. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

۵۸. نفرای، شهاب‌الدین (۱۴۱۵ق). *الفواکه الدوانی*، ج ۲، قم: دارالفکر.

۵۹. ولائی، عیسی (۱۳۸۰). *ارتداد در اسلام*، چ ششم، تهران: نشر نی.

References

- The Holy Quran.

1. A group of authors (1984). *Al- mosouah al-Fiqhiyah al-Kuwaitiyah*, Vol. 45, Kuwait, Ministry of Endowments and Islamic Affairs, Second. (in Arabic)
2. A group of authors (n.d). *Nazarah al-Naim fi makarim akhlagh al-Rasoul al-karim*, Jeddah, Dar al- wasilah, Fourth. (in Arabic)
3. A group of professors of Islamic jurisprudence (n.d). *Encyclopedia of Comparative Islamic Jurisprudence*, Egypt, Supreme Council for Islamic Affairs. (in Persian)
4. A group of researchers (2003). *Culture of jurisprudence according to the religion of Ahl al-Bayt*, Vol.1, Encyclopedia of Islamic jurisprudence, Qom: first.(in Persian)
5. Abd al-Rahman, Mahmood (n.d). *Moa'jam al-Mostalehat va al-Alfaz al-Fiqhiyah*, (n.p). (in Arabic)
6. Ameli, Mohammad Hussain (2006). *Al-zobdah al-Fiqhiyah*, Qom: Dar al-Fiqh for printing and publishing, fourth. (in Arabic)
7. Ansaari, Morteza (1984). *Al-ijtihad va al-Taqlid*, Qom: Mofid bookstore, First. (in Arabic)
8. Araki, Mohammad Ali (1993). *Risalah fi al-Irth*, Qom: Institution in the right way. First. (in Arabic)
9. Ardebili, Ahmad (1983). *Majma'a al-Faida va al-Burhan*, M Iraqi & Qom: Islamic Publications. First. (in Arabic)
10. Bahr al-Ulum, Mohammad (1983). *Balaghah al-Faghih*. Vol. 4. Tehran: Al-Sadiq Office Publications. Fourth. (in Arabic)
11. Fazel, Mohammad (1995). *Kashf al-letham An Qawaed al-Ahkam*, VoL 10, Qom: Institute of Islamic Publications. First. (in Arabic)
12. Ghanoushi, Rashid (2002). *Public freedom in the Islamic government*, Tehran. Scientific and cultural publications, First. (in Persian)
13. Halabi, Abo al-Salah (1983). *Al-kafi fi al-Fiqh*, Ostadi, Isfahan: Imam Ali Library, First. (in Arabic)
14. Helli, Hasan (1992). *Qawaed al-ahkam*, Qom: Islamic Publishing Office, First. (In Arabic).
15. Helli, Hasan (1993). *Tazkerah al-Foqaha*, Vol.17, Qom: Al al-Bayt Foundation, First. (in Arabic)
16. Helli, Hasan (1999). *Tahrir al-Ahkam*, Qom: Institute of Imam Sadiq. First. (in Arabic)
17. Helli, Najm al-din (1983). *Al-ijtihad va al-Taqlid*, Qom: Islamic Publishing Office. First. (in Arabic)

18. Horr Ameli, Mohammad (1988). *Wasael al-shiah*, Qom: Al al-bayt Foundation, First. (in Arabic)
19. Hoseini Ameli, Javad (1999). *Meftah al-keramah*, Khalesi, Vol.16, Qom: Islamic Publishing Office, First. (in Arabic)
20. Hoseini, amid al-din (1996). *Kanz al-favaed*, Waezi, kateb, Asadi, Qom: Islamic Publishing Office, First. (in Arabic)
21. Ibn Manzour, Mohammad (1993). *Lesaan al-Arab. Ahmad Fares*. Vol. 12. Beirut. Dar al-Fikr. Third. (in Arabic)
22. Ibn Roshd, Mohammad (2004). *Bedayat al-Mujtahid va Nahayat al-Moqtasid*, Vol. 2. Cairo. Dar al-Hadith. (in Arabic)
23. Javadi, Mohsen (1998). *Theory of faith*, Representation of the Supreme Leader, First. (in Persian)
24. Jaziri Abdul Rahman, Gharavi Mohammad (2003). *Al-fiqh Ala al-Mazahib al-Arba'ah*, Vol.5, Beirut: Dar al-kotob Al-elmiyah. Second. (in Arabic)
25. Karaki, Ali (1989). *Rasael*. Vol. 3. Qom: Ayatollah Mar'ashi library and Islamic publication book. First. (in Arabic)
26. Koleini, Mohammad (2008). *Kafi*. Vol. 8, Qom: Dar Al-Hadith. First. (in Arabic)
27. Lankarani, Mohammad Fazil (2001). *Tafsil al-Shariah*, Qom: The jurisprudential center of the pure Imams. First. (in Arabic)
28. Majlesi, Muhammad bagher (1984). *Mer'at al-Oqoul*, Vol. 23, Tehran: Islamic Library. Second. (in Arabic)
29. Majlesi, Muhammad Taqi (1986). *Rozah al-Motaqin*, Mousavi Keramani, Eshthardi, Tabatbaei. Vol. 6, Qom: Kushanpour, Second. (in Arabic)
30. Makarem, Naser (2012). *Fiqh moqaren dictionary*, A group of researchers. Qom: Imam Ali School, Vol.1, First. (in Persian)
31. Makarem, Nasser (n.d). *Tafsir Nemoneh*, Tehran. Dar al-Kotob al-Islamiyah. (in Persian)
32. Mar'ashi Shoushtari (2006). *New perspectives on law*, Abbas Shiri, Vol. 1. Tehran. Publication rate. Second. (in Persian)
33. Mawardi, Abu al-Hasan (n.d). *Al-hawi al-Kabir*, Vol. 10, Beirut: Dar al-fikr. (in Arabic)
34. Meshkini, Ali (1998). *Al-fiqh al-Ma'sour*, Qom: Al-hadi Publishing, Second. (in Arabic)
35. Meshkini, Ali (n.d). *Mostalehat al-Fiqh*, Second. (in Persian)
36. Mousavi Ardebili, Abdolkarim (2006). *Figh al-Hodud va al-Ta'zirat*, Qom: Publishing Foundation. Second. (in Persian)
37. Mousavi Khoei, Abo al-Qasem (n.d). *Moa'jam Rejal al-Hadis va tafsil tabaghat al-Rejal*, Vol. 3. (in Arabic)
38. Mousavi Khomeini, Ruhollah (1989). *Towzih al-Masael*, Muslim Qolipur, Tehran. Qadyani Publishing. First. (in Persian)
39. Mousavi Khomeini, Ruhollah (1997). *Sharhe 40 Hadis*, Tehran: Institute for organizing and publishing the works of Imam. (in Persian)
40. Mousavi, Abu al-Qasim (1998). *Mawsueh Imam Khoei*. Vol. 30. Qom: Institute for the Revival of the Works of Imam al-Khoei. First. (in Arabic)

41. Najafi, Mohammad Hasan (1984). *Jawahir al-kalam*, Beirut: Dar revival of Arab heritage. (in Arabic)
42. Nefrawi, Shahab al-Din (1995). *Al-fawakeh al-Davani*, Vol. 2, Qom: Dar Al-Fikr. (in Arabic)
43. Qorashi, Ali Akbar (1992). *Qamus Quran*, Vol. 3, Tehran; Islamic Library. Sixth. (in Persian)
44. Ragheb Isfahani, Hussein (1992). *Glossary of Quranic words*, Safwan Adnan Davoodi. Lebanon. Dar Al-Alam. First. (in Arabic)
45. Ravandi, Qutbuddin (1985). *Fiqh al-Quran*. Vol. 2, Qom: Ayatollah Mar'ashi Library. Second. (in Arabic)
46. Reimi, Jamaluddin (1999). *Ma'ani al-Badiyah*, Vol. 2, Beirut: Dar al-Kotob al-Elmiyah, First. (in Arabic)
47. Sabki, Taj al-Din (1999). *Raf'a al-Hajib an Mokhtasar Ibn al-Hajib*, Vol. 1. Beirut: World of books, First. (in Arabic)
48. Sabzevari, Abo al-A'la (1992). *Mohazzab al-Ahkam*, Qom: Al-Manar, Fourth. (in Arabic)
49. Sadeghi, Mohammad (2009). *Tarjoman Forqhan*. Vol. 2. Qom: Shokraneh. First. (in Persian)
50. Saduq, Muhammad (1993). *Man Lā Yahduruhū al-Faqīh*, Vol. 4, Qom: Islamic Publications Office. Second. (in Arabic)
51. Saeed Ibn Masfar (n.d). *Lessons for Sheikh Saeed bin Masfar*, Vol. 7, (n.p). (in Arabic)
52. Shahid Aval, Mohammad (1997). *Al-dorous al-shar'iyah*, Vol. 2, Qom: Islamic Publishing Office, Second. (in Arabic)
53. Shahid Thani, Zayn al-Din (1993). *Masalak al-Afham*, Vol. 15, Qom: Islamic Knowledge Foundation, First. (in Arabic)
54. Tabrizi, Javad (2005). *Tanqih Mabani al-Urwa (Kitab al-Taharah)*, Vol.2, Qom: Dar al-Seddiqah al-Shahidah, First. (in Arabic)
55. Tahawi, abu Ja'far (1997). *Mokhtasar Ekhtelaf al-Olama*, Vol. 3. Beirut: Dar al-Bashair al-Islamiya. Second. (in Arabic)
56. Tousi, Muhammad (1987). *Khelaf*, Khorasani, Shahrestani, Najaf. Iraqi, Qom: Islamic Publications Office, First. (in Arabic)
57. Tousi, Muhammad (1997). *Al-oddah fi osoul al-Fiqh*. Mr. Ansari. Qom: Star Printing House. First. (in Arabic)
58. Wala'ei, Isa (2001). *Apostasy in Islam*. Tehran. Ney Publications. Sixth. (in Persian)
59. Zoheili, Wah'ba (n.d). *Al-Fiqh al-Islami va Adellatoh*, Vol. 7, Damascus, Dar al-fikr, Fourth. (in Arabic)